

صدرا و موضوع حرکت جوهری

زینب ثاقب یزدی
عضو حلقه علمی حکمت (خواهران)
دانش‌آموخته دوره عالی فلسفه اسلامی

چکیده: حرکت، خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است. صدرالمتألهین در مواضع مختلف اسفار از نیاز حرکت به متحرک سخن گفته است. از نظر وی حرکت بر دو نوع است؛ حرکت عرضی و حرکت جوهری. در حرکت‌های عرضی، حرکت نیازمند موضوعی ثابت است که مرکب باشد از مابالقوه و مبالفعل که همان جسم است و حرکت پس از تقوم جسم عارض بر آن می‌شود. اما در حرکت جوهری چنین موضوعی مورد نیاز نیست؛ زیرا حرکت در جوهر، ذاتی است و به جعل بسیط انجام می‌گیرد نه جعل تألیفی. ماوراءالطبیعه نفس طبیعت را جعل می‌کند و نفس طبیعت به گونه‌ای است که از آن حرکت انتزاع می‌شود. بنابراین در حرکت جوهری موضوع ثابت برای حرکت لازم نیست. در این نوشتار تلاش شده محورهای یادشده از دیدگاه مآصدرا مورد بررسی قرار گیرد.

کلیدواژگان: حرکت، جوهر، موضوع حرکت، حرکت عرضی، حرکت جوهری.

مقدمه

حرکت عبارت است از خروج تدریجی شیء از قوه به فعل و جوهر ماهیتی است که اگر در خارج موجود شود وجودش در موضوعی که بی‌نیاز از آن است نمی‌باشد.

موضوع حرکت نیز همان امر ثابتی است که حرکت بر آن جاری می‌گردد. به دیگر سخن موضوع حرکت یا متحرک همان چیزی است که حرکت را در خود می‌پذیرد.^۱ موضوع در حرکت یکی از بحث‌های مهم فلسفی است که فیلسوفان در گذشته و اکنون بدان پرداخته‌اند. ملاصدرا نیز در مواضع مختلف اسفار و دیگر آثارش از نیاز حرکت به متحرک سخن گفته و معتقد است که چون حرکت یک صفت وجودی و امکانی است، به قابل نیاز دارد. همچنین این بحث در کتاب‌های ابن‌سینا به‌ویژه طبیعیات شفا و نجات و التحصیل به‌منیاری و المباحث المشرقیه و غیره نیز آمده است. حکیمان در اینکه آیا همه اقسام حرکت، نیازمند موضوع هستند یا اینکه این حکم اختصاص به برخی از اقسام دارد، اختلاف نظر دارند. برخی مانند ابن‌سینا به دلیل نیاز هر حرکت به موضوع، منکر حرکت در جوهر هستند و برخی مانند ملاصدرا با پذیرش جریان حرکت در جوهر، هر حرکتی را نیازمند موضوع می‌داند، هر چیز در حرکات عرضی موضوع ثابت را لازم می‌شمارد و برخی مانند علامه طباطبایی تنها حرکت عرضی را محتاج موضوع می‌داند و با وجود پذیرش حرکت در جوهر آن را بی‌نیاز از موضوع ثابت معرفی می‌کند.^۲

در این نوشتار سعی بر این است که نظر صدرا را در مورد موضوع حرکت بیان کنیم.

تعریف حرکت

حرکت یک مفهوم ماهوی نیست، از این رو حد ندارد و نمی‌توان برای آن یک تعریف حقیقی ارائه داد. به همین دلیل آنچه در تعریف حرکت بیان می‌شود، در واقع تعریف لفظی است. بر این اساس در تعریف حرکت گفته شده است: حرکت عبارت است از «خروج تدریجی شیء از قوه به فعل» و در تعریف دیگری آمده است: «حرکت عبارت است از تغییر تدریجی شیء».^۳

انواع حرکت

۱. حرکت جوهری

بر خلاف فلاسفه پیشین که حرکت را فقط در چهار مقوله عرضی «کیف و کم و این

۱. علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۶۲، ۶۷ و ۱۶۵.

۲. محمد کاظم فرقانی، مسائل فلسفه اسلامی و نوآوری‌های صدر ا، ص ۱۷۷.

۳. علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۶۷.

و وضع» جاری می‌دانستند، صدر المتألهین معتقد است که در مقوله جوهر نیز حرکت رخ می‌دهد.

ملاً صدرا معتقد است که جوهر نیز مانند چهار مقوله دیگر دارای مصداق و فرد سیال است. بنابراین حرکت در جوهر یعنی تحقق مصداق و فرد سیالی از جوهر، خواه این جوهر سیال، جوهر صوری و طبیعت موجود در جسم باشد و خواه کل جسم باشد با هیولا و صورتش^۱.

۲. حرکت عرضی

باتوجه به اینکه اعراض وابسته به جوهرند، روشن است که اگر جسمی سیال باشد، ضرورتاً همه اعراض و صفات آن نیز سیال خواهند بود. یعنی حرکت در جوهر مستلزم حرکت در کلیه اعراض حال در آن جوهر است؛ زیرا ممکن نیست جسمی تغییر کند و اعراض و صفات آن، که حال در آن و قائم به آن نیز هستند، تغییر نکنند و ثابت بمانند و در جسم دیگری که جایگزین آن می‌شود، حلول کنند.

پس حرکت جسم، که به معنای تغییر آن به آن و پیوسته جسم است، مستلزم تغییر پیوسته و آن به آن اعراض حال در آن جسم است؛ یعنی مستلزم حرکت در اعراض آن جسم است. پس اگر جسمی مشمول حرکت جوهری باشد، آن جسم همراه با کلیه اعراض و صفاتش، آن به آن و به طور پیوسته در حال نوشدن است و هیچ چیز از گذشته‌اش باقی نیست^۲.

مقومات حرکت

حرکت دارای مقومات و لوازمی است که بدون آنها شکل نمی‌گیرد. مقصود از لوازم و مقومات حرکت، اموری است که هر حرکت ضرورتاً واجد آنهاست. این لوازم و مقولات شش امر است: زمان حرکت، مبدأ و منتهای حرکت، موضوع حرکت، فاعل حرکت، مسافت حرکت.

«إِنَّ الْحَرَكَةَ لَكُونَهَا ضَعِيفَةُ الْوُجُودِ، تَتَعَلَقُ بِأُمُورٍ سِتَّةٍ: الْفَاعِلِ، وَالْقَابِلِ أَيْ الْمَوْضُوعِ [و مافیه الحركة] أَيْ الْمَسَافَةِ [و مامنه الحركة] أَيْ الْمَبْدَأِ [و مآلیه الحركة]

۱. عبدالرسول عبودیت، درآمدی بر نظام حکمت صدرایی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۱۳.

أی المنتهی] و الزمان»^۱.

بنابراین هر حرکتی ضرورتاً امری است زمانی نه آنی، از مبدهی به سوی غایت و منتهائی در جریان است و فاعلی دارد که آن را ایجاد می‌کند و موضوعی دارد که حرکت را به مقوله وصف می‌پذیرد و در مسافتی است.^۲ اما در این مقاله فقط به موضوع حرکت خواهیم پرداخت.

موضوع حرکت

مقصود از موضوع حرکت، همان قابل و پذیرنده حرکت است. به عبارت دیگر حرکت نوعی صفت است و صفت برای موجود بودن، علاوه بر فاعل، به قابل و موصوف هم نیازمند است، همانند رنگ که علاوه بر فاعل به قابلی همچون جسم نیز محتاج است. در فلسفه توضیح داده شده است که موضوع حرکت جز جوهر جسمانی نمی‌تواند باشد؛ یعنی همواره، در هر حرکتی جسم متحرک است. برای مثال در حرکت مکانی، جسم است که حرکت می‌کند و با این حرکت به طور پیوسته مکان را از دست می‌دهد و مکانی دیگری را پیدا می‌کند و به همین صورت در انواع دیگر حرکت. بنابراین حرکت نیازمند چیزی است تا آن را قبول کند که به آن «متحرک» می‌گویند. پس هنگامی که می‌گوییم؛ حرکت نیاز به موضوع دارد یعنی نیازمند به چیزی است که آن را بپذیرد یعنی همان «متحرک» یا «قابل». همچنین درباره حرکت می‌گوییم که فاعل باید غیر از قابل باشد؛ یعنی محرک باید غیر از متحرک باشد.^۳

تقسیمات موضوع حرکت

۱. موضوع حرکت در حرکت عرضی

موضوع حرکت در حرکت‌های عرضی جسم است؛ زیرا حرکت حالتی سیال و دارای وجودی بین قوه محض و فعل محض است. ملاً صدرای آن را امری متصل، تدریجی و قطعی می‌داند که در مقام وصف، وجودی جز در قوه واهمه ندارد. بنابراین لازم است قابل حرکت به گونه‌ای ثابت باشد تا حرکت عارض آن گردد. این امر ثابت یا بالقوه است یا بالفعل و موضوع حرکت هم باید بالقوه باشد و هم بالفعل؛ زیرا

۱. ملاصدرا، اسفار، ج ۳، ص ۷۵.

۲. عبدالرسول عبودیت، درآمدی بر نظام حکمت صدرائی، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳. مرتضی مطهری، درس‌های اسفار ۲، ص ۶۲.

اگر بالقوه محض باشد، وجودش ممکن نیست تا چه رسد به اینکه قبول‌کننده حرکت و موصوف آن باشد و اگر بالفعل محض باشد، حرکت برای آن ممکن نیست؛ زیرا حرکت به این معناست که امر بالقوه‌ای تدریجاً بالفعل شود؛ بنابراین در آنچه بالقوه نیست، مانند مجردات تام، حرکت نیز بی‌معناست. پس موضوع حرکت ضرورتاً هم بالقوه است و هم بالفعل و تنها جسم است که چنین خصوصیتی دارد.

جسم به سبب اینکه واجد هیولاست قابل و پذیرنده حرکت است؛ زیرا هیولا که در جسم موجود است، ذاتاً بالقوه است و منشأ این است که جسم نیز بالقوه باشد و فعلیات را هم بپذیرد. چنان‌که صورت نوعیه یا طبیعت موجود در جسم ذاتاً بالفعل است و علت فاعلی همه خصوصیات عرضی بالفعلی است که در جسم یافت می‌شود.

بنابراین از دیدگاه صدر المتألهین موضوع در حرکات عرضی جسم است و حرکت پس از تقوم جسم عارض بر آن می‌شود.^۱

۲. موضوع حرکت در حرکت جوهری

از آنجایی که حرکت عبارت از متحرکیت شیء است - برای اینکه نفس تجدد و انقضاست - لازم است که علت قریب آن امری باشد که ذات ثابتی نداشته باشد، و گرنه اجزای حرکت انعدام پیدا نمی‌کند و در نتیجه حرکت، حرکت نیست و تجدد هم تجدد و نوشدن نیست، بلکه سکون و قرار می‌شود.

بنابراین فاعل مباشر آن امری است که حرکت، در وجود بالذات لازمه آن می‌باشد و هرچه که حرکت از لوازم وجودش باشد، دارای ماهیتی غیر از حرکت می‌باشد، ولی حرکت از جهت وجودی از آن جدا و منفک نیست و هرچه که از لوازم وجود شیء خارجی است، بین او و بین آن لازم - به حسب گونه وجود خارجی آن - جعل رفته و رسوخ پیدا نکرده است؛ پس وجود حرکت از عوارض تحلیلی، برای وجود فاعل قریب آن می‌باشد؛ لذا باید فاعل قریب ماهیت، دارای ماهیتی ثابت و وجود متجدد باشد و باید دانست که علت قریب در هر نوعی از حرکت جز طبیعت نمی‌باشد و آن، جوهری است که جسم بدان تقوم دارد و به آن تحصیل نوعی پیدا می‌کند و این همان کمال او برای جسم طبیعی - از آن جهت که بالفعل موجود است - می‌باشد.

از این بیان ثابت و محقق می‌شود که هر جسمی از جهت وجود متجدد است و از

۱. ملاصدرا، اسفاراربعه، ترجمه محمد خواجوی، مرحله ۷، فصل ۱۸، ج ۳، ص ۴۹؛ مرتضی مطهری، درس‌های اسفار ۲، ص ۱۳.

حیث هویت، سیال، اگر چه از لحاظ ماهیت ثابت است و به این (وجه امتیاز) از حرکت جدایی پیدا می‌کند، چون معنای حرکت عبارت است از نفس تجدد و انقضا. پس با این برهان حدوث عالم جسمانی و تمام جواهر جسمانی و دیگر اعراض آن، خواه فلکی باشد و یا عنصری ثابت می‌شود^۱. بنابراین موضوع حرکت در حرکت جوهری، نفس حرکت است.

انواع متحرک

متحرک بالعرض و متحرک بالذات

ملاصدرا در توضیح پیرامون موضوع حرکت جوهری و عرضی، بیان می‌کند که رابطه حرکت و متحرک بر دو گونه است. گاه به این صورت است که متحرک چیزی و حرکت چیز دیگری است که عارض بر آن شده است. در این جامی گوییم که علت تغییر باید متغیر باشد.

ولی گاه چنین نیست و حرکت عارض متحرک نیست، بلکه عین متحرک است و از متحرک انتزاع می‌شود. این‌جا اگر می‌گوییم متحرک و حرکت تفاوت دارند، فرقیشان تحلیلی است نه خارجی. به عبارت دیگر ما گاهی متحرک و حرکت بالعرض داریم و گاهی متحرک و حرکت بالذات داریم. گاه متحرکی داریم که منهای حرکت، خودش تحصلی دارد و بعد حرکت به آن ملحق می‌شود، که در حرکات عرضی چنین است. ولی گاه ممکن است متحرکی داشته باشیم که اصلاً حرکت عین ذات و لااقل عین وجود اوست، یعنی حرکت عین متحرک است که در حرکات جوهری این‌گونه است. در این صورت این مسئله که حرکت نیازمند به موضوع است شکل دیگری پیدا می‌کند. در این‌جا باید مقدمه‌ای برای فهم مطلب ذکر شود و آن بحث جعل بسیط و جعل تألیفی است^۲.

انواع جعل

جعل یعنی قرار دادن. به جای جعل می‌توانیم خلق، علیت و یا فعل را هم به کار ببریم. جاعل که چیزی را جعل می‌کند بر دو گونه است؛ گاه به صورت جعل تألیفی است؛ یعنی یک شیء متحقق و متحصل را چیز دیگری قرار می‌دهد برای مثال معلم،

۱. ملاصدرا، اسفار اربعه، ترجمه محمد خواجوی، ج ۳، مرحله ۷، فصل ۱۹، ص ۵۰.

۲. مرتضی مطهری، درس‌های اسفار ۲، ص ۲۵.

متعلم جاهل را متعلم عالم قرار می‌دهد؛ «يجعله عالماً» ضمیر «ه» (متعلم جاهل) قطع نظر از معلم وجود دارد. متعلم، خودش یک موجود مستقل از جاعل (معلم) است. جاعل، متعلم را جعل نمی‌کند، یعنی ذات متعلم را خلق نمی‌کند. بلکه عالم بودن را جعل می‌کند، یعنی این انسان را عالم قرار می‌دهد. این را اصطلاحاً «جعل تألیفی» می‌گویند، ولی «جعل بسیط» به معنای جعل ذات و وجود شیء است.

در جعل تألیفی «مجعول» و «مجعول له» داریم که «مجعول له» قطع نظر از جعل، تحقق و تعین دارد، ولی در جعل بسیط مجعول و مجعول له نداریم. فقط جعل ذات و وجود شیء است.^۱

در قرآن مجید نیز جعل به دو صورت آمده است: جعل در آیه شریفه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۲ جعل بسیط است، ظلمت‌ها و نور را جعل، یعنی خلق کرده است.

اما در آیه شریفه: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾^۳ این جعل تألیفی است. در «جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ» «کم» موضوع است، و چون جعل تألیفی است، موضوع از مجعول جداست زیرا موضوع «مجعول له» است. اما در جعل بسیط؛ تفاوت میان موضوع و مجعول اعتباری و ذهنی و فرق تحلیلی است. مثلاً می‌گوییم: «الله خلق الإنسان» نه «خلق هذا الشيء انساناً» در مورد نطفه یا علقه که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾^۴ جعل تألیفی است. اگر ما کل عالم را در نظر بگیریم و اشیاء را به خدا نسبت دهیم - چون ماده و صورت به یک نسبت به خدا نسبت داده می‌شود - این می‌شود جعل بسیط، اما اگر صورت تنها را به خدا نسبت دهیم، این می‌شود جعل تألیفی.^۵

نتیجه

در مورد موضوع حرکت می‌توان گفت که گاه جعل تألیفی است؛ یعنی «جعل هذا الشيء متحرکاً» یعنی شیء شیئیتش تمام است و یک موضوع تمام التحصیل است که بعد جاعل بر آن حرکت را قرار می‌دهد، می‌شود جعل تألیفی. در حرکات عرضی چنین

۱. مرتضی مطهری، درس‌های اسفار ۲، ص ۲۵.

۲. انعام/۱.

۳. فاطر/۳۹.

۴. مؤمنون/۱۴.

۵. مرتضی مطهری، درس‌های اسفار ۲، ص ۲۵.

است؛ لذا در این حرکتها موضوع لازم است و «علة المتغیر متغیر» است. اما گاه حرکت اشیاء به نحو جعل بسیط است. یعنی چیزی جعل می‌شود که ذاتش عین حرکت است. در این حالت، جاعل «يجعل الذات الذی ينتزع منه أنه متحرك» نه اینکه ذات مفروض را متحرک قرار می‌دهد. در این صورت، حرکت باید عین وجود آن شیء باشد.

لذا حرف مالا صدرا این است که در باب طبیعت، این‌طور نیست که قبلاً چیزی وجود داشته باشد، آن‌طور که در نظریه محرک اول ارسطویی، ابتدا چیزی وجود دارد و بعد بر آن چیز حرکت وارد می‌شود، بلکه ماوراء طبیعت، نفس طبیعت را جعل می‌کند، ولی این نفس طبیعت، وجودش به گونه‌ای است که از آن حرکت انتزاع می‌شود. در این صورت نسبت حرکت به متحرک، نسبت تحلیلی است نه نسبت خارجی^۱.

بنابراین در حرکات عرضی نیازمند موضوع ثابت هستیم که حرکت بر آن جاری گردد، اما در حرکت جوهری موضوع نفس حرکت است و به تعبیر دیگر حرکت جوهری موضوع ندارد.

منابع

۱. شیروانی، علی، شرح مصطلحات فلسفی، حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.
۲. شیروانی، علی، کلیات فلسفه، نصاب، ۱۳۸۲.
۳. صدر المتألهین شیرازی (ملا صدرا)، اسفار اربعه، ترجمه محمد خواجوی، مولی، تهران، ۱۳۷۸.
۴. عبودیت، عبدالرسول، درآمدی بر نظام حکمت صدرایی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، تهران ۱۳۸۵.
۵. فرقانی، محمد کاظم، مسائل فلسفه اسلامی و نوآوری‌های ملا صدرا، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ۱۳۵۸.
۶. مطهری، مرتضی، درس‌های اسفار ۲، صدرا، تهران، ۱۳۸۳.